

تبیین هیجان^۱ از منظر روان‌شناسی و فلسفه اسلامی

مسعود آذربایجانی^۲

چکیده

موضوع مقاله تبیین هیجان از دیدگاه روانشناسی و فلسفه اسلامی و روش ما، تحلیل محتوای کیفی، روش عقلی و روش انتقادی است. معنای لغوی هیجان در زبان فارسی، معادل جوش و خروش است که بر احساسات نسبتاً شدید دلالت دارد و معنای منفی دارد؛ زیرا از قوای غضب و شهوت ناشی می‌شود و در مقابل خردمندی است. اما در اصطلاح روان‌شناسی هیجان بار معنایی منفی ندارد. ولی می‌تواند کاربرد منفی یا مثبت داشته باشد.

بر اساس یافته‌های این پژوهش، «هیجان‌ها» دارای ویژگی‌هایی هستند که عبارتند از: ناظر بودن آنها به بعد عاطفی انسان، متفاوت بودن آنها با انگیزش، داشتن نمود در ابعاد جسمانی، رفتاری و شناختی و انواع مثبت یا منفی و اولیه و ثانویه که ارزیابی شناختی تأثیر زیادی در آنها دارد.

در تبیین هیجان‌ها نظریه‌های فلسفی «برساخت‌گرایی اجتماعی»، «پدیده‌های زیست‌شناختی»، «اموری به مثابه شناخت‌ها»، «ارزیابی‌های بدن‌مند» و «انواع طبیعی» وجود دارد که با نقد و بررسی این نظریه‌ها، دریافته‌ایم که نگاه انحصاری در هر یک از این دیدگاه‌ها قابل پذیرش نیست. در فلسفه اسلامی - با توجه به دیدگاه‌های فارابی، ابن‌سینا، مسکویه و علامه طباطبائی - در مورد هیجان می‌توان گفت: هیجان‌ها در قوه نزوعیه که یکی از قوای نفس حیوانی است به‌وجود می‌آیند و در کیف نفسانی، از قسم حال در خلق‌ها هستند و در ضمن دو قوه شهوت و غضب نمودار می‌شوند. هیجان‌هایی از قبیل تعجب، خجالت، بیم و امید، از اختصاصات انسان است.

واژگان کلیدی: هیجان، روان‌شناسی، فلسفه اسلامی، تبیین فلسفی هیجان، نظریه‌های فلسفی در هیجان.

۱. Emotion

mazarbayejani110@yahoo.com

۲. استاد گروه روان‌شناسی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

بازنگری در تعریف و تقسیم معقولات

محمد سربخشی^۱

چکیده

در فلسفه معاصر اسلامی معقولات به سه دسته «معقولات اولی یا مفاهیم ماهوی، ثانیه فلسفی یا مفاهیم فلسفی و ثانیه منطقی یا مفاهیم منطقی» تقسیم می‌شوند. در این بیان معقول وصف مفاهیم ذهنی است. با توجه به منابع مرجع فلسفی، معلوم می‌شود در گذشته معقول گاهی وصف خود حقایق بوده، نه مفاهیم آنها و تنها به دو قسم اول و ثانی تقسیم می‌شده است. ابتلاء پیروان فلسفه اشراق به دیدگاه اصالت ماهیت و برخی شبهات دیگر باعث شد وجود و صفات آن ملحق به معقولات ثانی شده و اموری ذهنی قلمداد گردند. فیلسوفان بعدی با اصلاح این اشتباه، معقول ثانی را به دو قسم منطقی و فلسفی تقسیم کردند و امور وجودی را معقول ثانی فلسفی نامیدند و ملاک‌هایی برای تمییز سه دسته معقول ارائه دادند. در مقاله حاضر، با بررسی فرآیند تاریخی این تحولات به این نتیجه رسیده‌ایم که موصوف قرار دادن مفاهیم و تقسیم معقولات به سه دسته و الحاق حقایق فلسفی به «معقولات ثانی» مرجوح و در بخشی نادرست است و باید همانند برخی منابع گذشته، خود حقایق را معقول بنامیم و آنگاه آنها را به دو دسته معقول اول و ثانی تقسیم کنیم. در این تقسیم حقایق فلسفی جزء معقولات اولی بوده و خود آنها به سه قسم «ماهوی، فلسفی و اعتباری» تقسیم خواهند شد.

واژگان کلیدی: معقول، معقول اول، معقول ثانی، حقایق ماهوی، حقایق فلسفی، حقایق منطقی، امور اعتباری.

نقادی واقع‌گرایی شبکه‌ای

ابراهیم دادجو^۱

چکیده

در «واقع‌گرایی شبکه‌ای» عالم هستی لایه لایه است. عوالم ماده، ذهن، مثال، عقل و الوهی با یکدیگر در تطابق هستند. موجودات عالم ماده دارای وجودهای برتری در این عوالم‌اند. شناخت آنها همواره «پنجره‌ای» است. شناخت ذهن از چیزهایی که دارای ماهیت‌اند «واقع‌نما»، اما از چیزهایی که فاقد ماهیت‌اند «غیر واقع‌نما، وهمی، مجازی و شبح» است. ادراکات حسی، حضوری، حصولی بدیهی و حصولی نظری‌ای که مستقیماً به بدیهیات منتهی می‌شوند، ادراکاتی حقیقی‌اند. اما ادراکات حصولی نظری‌ای که مستقیماً به بدیهیات منتهی نمی‌شوند، ادراکاتی مجازی و وهمی بوده و «شبحی» از واقعیت را نشان می‌دهند. دانش‌های مدون نیز بر این اساس که علم حصولی نظری‌ای هستند که مستقیماً به بدیهیات منتهی نمی‌شوند و به زبان وابسته‌اند و همچنین از جمله شناخت‌های مفهومی و اعتباری به حساب می‌آیند، شبحی از واقعیت را نشان می‌دهند و به‌طور کلی واقع‌نما هستند؛ یعنی «شبهه به واقع» بوده و «نزدیک‌تر به واقع»‌اند. بنیاد خطاهای «واقع‌گرایی شبکه‌ای» در خلط بین شناخت عوالم و شناخت لایه‌های مختلف واقعیت‌های عالم ماده، در باور غلط به علم‌آور نبودن استقراء و تجربه و غفلت از استقراء مبتنی بر خواص ذاتی شیء، در باور به واقع‌نما بودن موجودات دارای ماهیت و واقع‌نما نبودن موجودات فاقد ماهیت و در وهمی و مجازی دانستن ادراکات وابسته به زبان و اعتبارات زبانی و مفهومی است.

واژگان کلیدی: واقع‌گرایی شبکه‌ای، واقع‌گرایی مجازی - پنجره‌ای، واقع‌گرایی مطلق و پیش‌رونده.

راه‌حلی برای چالش مفهوم‌شناسی عدالت

مهدی شجریان^۱

چکیده

اندیشمندان حوزه عدالت‌پژوهی تعاریف متکثر و چه‌بسا غیر قابل جمع‌ای از عدالت ارائه داده‌اند. در این میان چگونه می‌توان به حقیقت مفهومی عدالت از میان این تعاریف گسترده دست‌یافت؟ پاره‌ای از این تعاریف «صوری» هستند و بدون ارائه معیار تحقق عدالت، قالب شکل‌گیری آن در عرصه‌های مختلف را ترسیم می‌کنند. متقابلاً تعاریف «محتوایی» بر ارائه معیار یا معیارهایی معین برای تحقق عدالت تأکید دارند. نگارنده این تحقیق از طرفی بر این باور است که اولاً تعاریف صوری در تبیین مبادی تصویری حوزه عدالت‌پژوهی بر تعاریف محتوایی تقدم دارند و تعاریف محتوایی در حد «مسائل» عدالت‌پژوهی قرار دارند، نه در مرز «مبادی تصویری» آن. ثانیاً در میان تعاریف صوری مختلف، تعریف عدالت به «اعطای حق به صاحب حق» کامل‌ترین تعریف است و می‌توان با استفاده از نظریه اعتباریات علامه طباطبایی و افزودن دو قید «اعتباری و حکیمانه» به این تعریف، به حقیقت مفهومی عدالت نزدیک‌تر شد. عدالت‌پژوه بر پایه این تعریف، به دنبال حقوق و امتیازاتی است که نظام تکوین به افراد اختصاص نداده است و لازم است با اعتبار آن‌ها - که ریشه در واقعیت‌های عینی خارجی دارند - حیات اجتماعی مطلوب را ایجاد کرد. این حقوق صدق و کذب نخواهند داشت. بلکه اگر اعتبار آن‌ها ریشه در واقعیات عینی داشت، حکیمانه و در غیر این صورت لغو خواهند بود. بر پایه این تعریف، اهمیت مباحث فلسفی برای دستیابی به حقوق اعتباری حکیمانه نیز نمایان گردیده، سر اختلاف عدالت‌پژوهان در تبیین معیارهای عدالت نیز روشن می‌شود.

واژگان کلیدی: عدالت، عدالت‌صوری، عدالت‌محتوایی، حق اعتباری، اعتباریات علامه طباطبایی.

بررسی و تحلیل دیدگاه ملاصدرا در مسأله «ارتباط وجود صمدی خداوند و وجود ممکنات»

محمد مصطفائی^۱

چکیده

خداوند خود را در قرآن با نام «صمد» خوانده است. از طرف دیگر، ممکنات نیز با صفت کثرتشان مشهود حس و عقل ما هستند. ربط وجود صمدی خداوند - که جایی برای غیر باقی نمی‌گذارد - و وجود ممکنات متکثر، یکی از مسائل اهل اندیشه الهی بوده است. نظرات مختلفی مانند وحدت شخصی وجود، تشکیک در وجود و تباین وجود خدا و ممکنات در این باب ارائه شده است. یکی از نظرات، نظریه وحدت شخصی وجود است که عرفا به آن معتقدند و ملاصدرا با اثبات عقلی آن، مدعی تکمیل فلسفه و تنمیم حکمت می‌باشد. بیان ملاصدرا مسائلی را به ذهن متبادر می‌سازد که سازگاری یا عدم سازگاری وحدت شخصی با مبانی حکمت متعالیه، یکسانی وحدت تشکیکی وجود با وحدت شخصی ملاصدرا یا مدعای عرفا و میزان وثاقت ادله عقلی وحدت شخصی وجود از جمله آنهاست. با بررسی این مسائل در حکمت متعالیه، راهی جز ادعان به وحدت شخصی وجود با همان تبیین عرفا نزد ملاصدرا باقی نمی‌ماند.

واژگان کلیدی: وجود خدا، وجود صمدی، وحدت شخصی، وحدت تشکیکی، ملاصدرا.

علم الهی به اشیاء، از دیدگاه حکمت اشراقی و مقایسه آن با حکمت متعالیه به روایت علامه طباطبایی^۱

سیده انسیه موسوی امیری^۱، سید احمد فاضلی^۲

چکیده

در میان اوصاف الهی، علم خداوند جزء مسائل مشکلی است که فیلسوفان به آن پرداخته‌اند. شیخ اشراق بنا بر سیستم خاص فلسفی خود، در این باب آرائی دارد. وی بر اساس نظام اشراقی نوری خود به تحلیل علم واجب تعالی پرداخته و حضوری بودن آن را توضیح می‌دهد. تحلیل وی از علم خداوند، در دو موضع قابل بررسی است؛ یکی علم خداوند به ذات خود، و دیگری علم او به اشیاء. از نظر شیخ اشراق، خداوند در مقام فعل به نحو اضافه اشراقی، به اشیاء علم حضوری دارد. این ایده از نوآوری‌های فلسفه اوست. او این علم را تفصیلی می‌داند. ولی علم ذاتی (در مرتبه ذات) خدا به اشیاء به نحو تفصیلی را ادعا نکرده و حتی - به گمان ملاصدرا - آن را نفی کرده است. ملاصدرا و تابعان او، از جمله علامه طباطبایی در حکمت متعالیه در سه ساحت به علم الهی پرداخته‌اند؛ علم خداوند به ذات خود، علم خداوند به مخلوقات خود در مقام ذات و علم خداوند به مخلوقاتش در مقام فعل.

از نظر علامه طباطبایی، علم خدا در هر سه ساحت حضوری است و اشتراک شیخ اشراق و صاحبان حکمت متعالیه در ساحت اول و سوم است و افتراق آنها در عدم توجه شیخ اشراق به علم ذاتی خدا به مخلوقات در مقام ذات می‌باشد. در حکمت متعالیه، علم ذات به اشیاء در مرتبه ذات خدا علم اجمالی در عین کشف تفصیلی است و قدر مسلم، شیخ اشراق به چنین علمی نپرداخته است. در این مقاله علم الهی از دیدگاه شیخ اشراق مورد بررسی قرار می‌گیرد و با آرای حکمت متعالیه، طبق تقریر علامه طباطبایی به روش عقلی مقایسه می‌گردد.

واژگان کلیدی: شیخ اشراق، علامه طباطبایی، علم الهی، علم پیش از ایجاد، علم پس از ایجاد.

se.mousaviamiri@stu.qom.ac.ir

ahmad.fazeli@qom.ac.ir

۱. دانشجوی دکتری فلسفه تطبیقی دانشگاه قم

۲. استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه قم

اوصاف بدن مثالی در حکمت متعالیه و آموزه‌های دینی

احمد شه گلی^۱

چکیده

بر اساس دیدگاه حکمت متعالیه، انسان دارای بدن مثالی است. این بدن از یک طرف برخی از خصوصیات بدن مادی مانند شکل و اندازه را دارد و از طرف دیگر فاقد خصوصیتی مانند قوه و استعداد است؛ از این جهت بدن برزخی نامیده می‌شود. در آموزه‌های دینی به وجود «بدن برزخی» اشاره شده است. در دیدگاه رایج، بدن مثالی در فلسفه همان بدن برزخی در دین است. این تطبیق اگرچه فی‌الجمله صحیح است و این دو دارای خصوصیات مشترکی هستند، اما تفاوت‌هایی نیز با یکدیگر دارند. یکی از این تفاوت‌ها، تفاوت در قوه و استعداد است. بر اساس مبانی فلسفی رایج، بدن مثالی مانند موجودات مجرد فاقد قوه، استعداد و لوازم مربوط به آنهاست. اما در آموزه‌های دینی، شواهدی بر وجود برخی خصوصیات در عالم برزخ (به‌عنوان موطن بدن برزخی) یافت می‌شود که این خصوصیات مستلزم وجود قوه، استعداد و لوازم آنها در بدن برزخی است. در این مقاله ضمن بررسی این موضوع، شواهد دینی و امکان وجود قوه و استعداد در عالم برزخ و بدن برزخی بیان می‌شود.

واژگان کلیدی: بدن مثالی، بدن برزخی، آموزه‌های دینی، حکمت متعالیه.

ایده «وضع الفاظ برای روح معانی» از منظر اهل معرفت

حسین مظفری^۱

چکیده

مسأله مورد بحث در این پژوهش، پاسخ به این پرسش است که آیا الفاظ متداولی همچون آب، آسمان، زمین، دست، آمدن و ... که در متون دینی برای برخی از حقایق غیر مادی و غیر محسوس به کار رفته‌اند، در اصل تنها برای برخی از امور محسوس و مادی وضع شده‌اند؛ به گونه‌ای که استعمالشان برای امور غیر محسوس، مجازی باشد و یا موضوع له آنها به گونه‌ای است که مصادیق غیر مادی این امور را نیز در بر می‌گیرد؟ این مقاله با روش توصیفی و تحلیلی، ابتدا با ارائه نمونه‌هایی از کلمات اهل معرفت اثبات کرده است که دست‌کم پاره‌ای از آنان از ایده وضع الفاظ برای روح معانی دفاع می‌کنند. همچنین استعمال این الفاظ برای مصادیق مجرد و غیر مادی را استعمالی حقیقی و غیر مجازی می‌شمارند. این نوشتار در ادامه ضمن تأیید اصل این نظریه، تحلیلی اصولی و زبان‌شناختی را درباره آن ارائه نموده است.

واژگان کلیدی: وضع، الفاظ، روح معانی، اهل معرفت، عارفان مسلمان.

h.mozaffari48@gmail.com

۱. استادیار و عضو هیئت علمی موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

خلاصة المقالات

تعريف الشعور^١ من منظور علم النفس والفلسفة

مسعود أذرياجاني^٢

خلاصة:

تسعى هذه المقالة إلى دراسة تعريف الشعور من وجهة نظر علم النفس والفلسفة الإسلامية، سالكةً كلاً من منهج تحليل المضمون الكيفي، والمنهج العقلي، والمنهج النقدي. فالشعور في اللغة الفارسية يعني "هيجان" والمراد منه الفوران والثورة والاضطراب، وهي أمور تُشير إلى وجود أحاسيس قوية نوعاً ما، وتحمل معنى سلبياً؛ لأنها تنشأ من قوتي الغضب والشهوة، وتقع في مقابل التعقل. وأما في علم النفس، فإنّ هذا المصطلح لا يحمل معنى سلبياً؛ لكن، قد يكون له استعمال سلبي أو إيجابي.

ووفقاً للنتائج التي توصلت إليه هذه الدراسة، فإنّ للشعور مجموعة من الخصائص؛ وهي عبارة عن تعلقه بالبعد العاطفي للإنسان، وتميّزه عن التحفيز، وتوقّره على تجليات في كلّ من البعد الجسماني والسلوكي. والمعرفي، وامتلاكه لأنواع سلبية وإيجابية، وأنواع أولية وثانوية تتأثر كثيراً بالتقييم المعرفي.

في سبيل تعريف المشاعر، طُرحت العديد من النظريات الفلسفية التي تعتمد على البنائية الاجتماعية، أو الظواهر الاجتماعية، أو أمور مثل الإدراك، أو التقييمات الجسمانية، أو الأنواع الطبيعية، حيث توصلنا من خلال وضع هذه النظريات تحت مبضع النقد والتحقيق إلى أنّ الرؤية الانحصارية في كلّ واحدة من هذه النظريات غير مقبولة. وأما بالنسبة لتعريف الشعور في الفلسفة الإسلامية مع التركيز على آراء الفارابي وابن سينا وابن مسكويه والعلامة الطباطبائي، فيمكننا القول: إنّ المشاعر توجد في النزوعية باعتبارها قوّة من قوى النفس الحيوانية، وتنتمي إلى قسم "الحال في الأخلاق" من أقسام الكيفيات النفسانية، القوة وتظهر في ضمن قوتي الشهوة والغضب؛ هذا، وتُعتبر مشاعر من قبيل التعجب والخجل واليأس والأمل من مختصات الإنسان.

الكلمات الأساسية: الشعور، علم النفس، الفلسفة الإسلامية، التعريف الفلسفي للشعور، النظريات

١. Emotion

٢. mazarbayejani@yahoo.com

٢. أستاذ وعضو الهيئة العلمية لمركز بحوث الحوزة والجامعة

الفلسففة فف باب الشعور.

إعادة النظر في تعريف المعقولات وتقسيمها

محمد سربخشى^١

خلاصة

في الفلسفة الإسلامية المعاصرة، تُقسّم المعقولات إلى ثلاثة أقسام: المعقولات الأولى أو المفاهيم الماهوية، والمعقولات الثانية الفلسفية، والمعقولات الثانية المنطقية، حيث يكون المعقول بحسب هذا البيان وصفاً للمفاهيم الذهنية. وعند الرجوع إلى المصادر الفلسفية الأساسية، يتبين أنّ المعقول في السابق كان يُعدّ أحياناً وصفاً لنفس الحقائق، لا مفاهيمها؛ وبالتالي، كان يُقسّم إلى قسمين: أول وثاني. وقد أدى ابتلاء فلسفة الإشراق بفكرة أصالة الماهية (وبعض الإشكالات الأخرى) إلى إلحاقها الوجود وصفاته بالمعقولات الثانية، واعتبارها أموراً ذهنية؛ هذا، وقد عمد الفلاسفة اللاحقون إلى تصحيح هذا الخطأ، وقسموا المعقول الثاني إلى قسمين: منطقي وفلسفي، وسمّوا الأمور الوجودية معقولات ثانية، واستعرضوا مجموعة من الملاحظات للتمييز بين الأقسام الثلاثة للمعقول. لقد توصلت هذه المقالة من خلال دراسة التطور التاريخي لهذه التحولات إلى أنّ جعل المفاهيم موصوفاً، وتقسيم المعقولات إلى ثلاثة أقسام، وإلحاق الحقائق الفلسفية بالمعقولات الثانية أمر مرجوح، بل وغير صحيح في بعض المواضع؛ وأنه علينا أن نلجأ إلى عين ما قامت به بعض المصادر السابقة، وذلك بأن نسمي نفس الحقائق معقولات؛ وحينئذ، نُقسّمها إلى قسمين: معقولات أولى، وثانية؛ وفي هذا التقسيم، تدخل الحقائق الفلسفية في المعقولات الأولى، وتقسّم بذاتها إلى ثلاثة أقسام: ماهوية وفلسفية واعتبارية.

الكلمات الأساسية: المعقول، المعقول الأول، المعقول الثاني، الحقائق الماهوية، الحقائق الفلسفية، الحقائق المنطقية، الأمور الاعتبارية.

رؤية نقدية للواقعية الشبكية

إبراهيم دادجو^١

خلاصة

في «الواقعية الشبكية»، يكون عالم الوجود عبارة عن طبقات، وهناك تطابق بين كل من عالم المادة وعالم الذهن وعالم المثال وعالم العقل والعالم الألوهي، بحيث يكون لموجودات عالم المادة وجودات أفضل في العوالم الأخرى، ويكون العلم بها دائماً علم "نوافذي". فعلم الذهن بالأشياء التي لها ماهية علم «كاشف عن الواقع»، بينما علمه بالأشياء المفتقرة إلى ماهية هو علم «غير كاشف عن الواقع، وهمي، مجازي، وشبح»؛ كما أن الإدراكات الحسية، والحضورية، والحصولية البديهية، والحصولية النظرية التي تنتهي مباشرة إلى البديهية إدراكات حقيقية، بينما تكون الإدراكات الحصولية النظرية التي لا تنتهي مباشرة إلى البديهيات إدراكات مجازية ووهمية، وتعكس «شبحاً» عن الواقع. وباعتبار أن العلوم المدونة عبارة عن علوم حصولية نظرية لا تنتهي مباشرة إلى البديهيات، ولها ارتباط باللغة، كما أنها تُعد من المعارف المفهومية والاعتبارية، فإنها تعكس شبحاً عن الواقع؛ ونحن عام، فإنها كاشفة عن الواقع؛ أي أنها «شبيهة بالواقع» و«قريبة من الواقع».

إن أساس الأخطاء التي وقعت فيها «الواقعية الشبكية» يكمن في الخلط بين معرفة العوالم، ومعرفة الطبقات المختلفة لواقعيات عالم المادة، وأيضاً في الاعتقاد الخاطئ بعدم إفادة الاستقراء والتجربة للعلم، والغفلة عن الاستقراء المتكئ على الخواص الذاتية للشيء؛ وكذلك في الاعتقاد بكاشفية الموجودات ذات الماهية عن الواقع، وعدم كاشفية الموجودات المفتقرة للماهية عن الواقع، وفي القول بوهمية ومجازية الإدراكات المرتبطة باللغة، والاعتبارات اللغوية والمفهومية.

الكلمات الأساسية: الواقعية الشبكية، الواقعية المجازية "النوافذية"، الواقعية المطلقة والمتصاعدة.

حل لإشكالية تعريف العدالة

مهدي شجريان^١

خلاصة

قدّم المفكّرون في مجال الدراسات المختصة بالعدالة تعريفات مختلفة (وأحياناً غير قابلة للجمع) عن العدالة؛ ومن هنا، كيف يتسنى لنا التوصل من بين هذه التعاريف المتعدّدة إلى حقيقة مفهوم العدالة؟ فنلّة من هذه التعاريف «صورة»، وتسعى لبيان صيغة تبلور هذه العدالة في الميادين المختلفة من دون تقديم ملاك لتحققها؛ وفي المقابل، تُوكّد التعاريف «المضمويّة» على استعراض ملاك أو ملاكات محدّدة لتحقيق العدالة. ويعتقد مؤلّف هذه الدراسة من جهة أنّه: أولاً، التعاريف الصوريّة متقدّمة على التعاريف المضمويّة في مجال بيان المباديء التصوريّة للأبحاث المرتبطة بالعدالة، بحيث لا تتجاوز التعاريف المضمويّة حدّ «المسائل» المطروحة في هذه الأبحاث، ولا تصل إلى مستوى «مبادئها التصوريّة»؛ وثانياً، من بين التعاريف الصوريّة المختلفة، يُمكننا أن نعدّ تعريف العدالة بـ «إعطاء كلّ ذي حقّ حقه» أكمل هذه التعاريف؛ كما أنّه إذا أضفنا - بالاستعانة بنظريّة الاعتبارات للعلامة الطباطبائي - إلى هذا التعريف قيدي «الاعتباري والحكيم»، فإننا سنقترب أكثر من حقيقة مفهوم العدالة. فاعتماداً على هذا التعريف، يسعى الباحث في مجال العدالة للتعرف على الحقوق والامتيازات التي لم يخصّها نظام التكوين بالأفراد، ويلزم إيجاد الحياة الاجتماعية عن طريق اعتبارها، بحيث يستمدّ هذا الاعتبار جذوره من الواقعيّات العينيّة الخارجيّة. فهذه الحقوق آية عن الصدق والكذب؛ فإذا كان لاعتبارها جذور في الواقعيّات العينيّة، فإنّه سيكون حكيمًا، وإلّا سيكون لغويًّا. ومن خلال هذا التعريف، تظهر أهميّة الأبحاث الفلسفيّة في المساعدة على التوصل إلى حقوق اعتباريّة حكيمة، كما يتبيّن أيضًا سرّ الخلاف الحاصل بين الباحثين في مجال العدالة بشأن بيان ملاكاتها.

الكلمات الأساسية: العدالة، العدالة الصوريّة، العدالة المضمويّة، الحقّ الاعتباري، الاعتباريات عند

العلامة الطباطبائي.

رأي الملاً صدرا في مسألة «العلاقة بين الوجود الإلهي الصمديّ ووجود الممكنات» - دراسة وتحليل

محمد مصطفائي^١

خلاصة

أطلق الله تعالى على نفسه في القرآن الكريم اسم «الصمد»؛ ومن ناحية أخرى، فإنّ الممكنات مشهودة أيضاً لحسننا وعقلنا مع وصف كثرتها؛ وتعدّ مسألة الارتباط بين الوجود الصمديّ لله تعالى - الذي لا يُقفي أيّ مجال للغير - ووجود الممكنات المتكثّرة من المسائل المثارة بين المفكرين الإلهيين.

وقد طُرحت العديد من الآراء في هذا المجال؛ من قبيل: الوحدة الشخصية للوجود، والتشكيك في الوجود، والتباين في الوجود بين الله تعالى والممكنات. ومن بين هذه الآراء، هناك الرأي القائل بالوحدة الشخصية للوجود، والذي يعتقد به العرفاء، ويدّعي الملاً صدرا - بواسطة إثباته - أنّه تكميلٌ للفلسفة وتتميمٌ للحكمة. وعند الرجوع للبيان الذي طرحه الملاً صدرا في هذا الباب، تتبادر إلى أذهاننا مجموعة من المسائل، من بينها: كون الوحدة التشكيكية للوجود والوحدة الشخصية الصدراتية أو التي يدّعيها العرفاء عبارة عن شيء واحد، ومدى وثاقّة الأدلّة العقلية على الوحدة الشخصية. ومن خلال بحث هذه المسائل في الحكمة المتعالية، لا يبقى أمام الملاً صدرا أيّ طريق، إلاّ الإذعان بالوحدة الشخصية للوجود كما يُبينها العرفاء.

الكلمات الأساسية: وجود الله، الوجود الصمديّ، الوحدة الشخصية، الوحدة التشكيكية، الملاً صدرا.

١. أستاذ مساعد وعضو الهيئة العلمية بوزارة العلوم والتحقيقات والتكنولوجيا

رأي الحكمة الإشرافية في العلم الإلهي بالأشياء ومقارنته برأي الحكمة المتعالية ممثلة بالعلامة الطباطبائي

السيدة إنسية موسوي أميري^١، السيد أحمد فاضلي^٢

خلاصة

من بين الصفات الإلهية، يُعدّ البحث عن العلم الإلهي من الأبحاث العويصة التي تطرّق لها الفلاسفة؛ وقد قدّم شيخ الإشراق مجموعة من الآراء في هذا الباب اعتماداً على نظامه الفلسفي الخاص، حيث تعرّض إلى تحليل علم الواجب تعالى على أساس النظام الإشرافي النوري، ويبيّن أنّه حضوري؛ هذا، ويُمكننا دراسة تحليل شيخ الإشراق لعلم الله في موضعين: الأول علمه تعالى بذاته، والثاني علمه بالأشياء.

برأي شيخ الإشراق، فإنّ لله تعالى علم حضوري بالأشياء في مقام الفعل بنحو الإضافة الإشرافية، حيث تُعدّ هذه الفكرة من إبداعاته الخاصة؛ فهو يعتبر هذا العلم تفصيلياً، لكنّه لم يدع أنّ علم الله تعالى الذاتي (في مرتبة الذات) بالأشياء هو بنحو التفصيل أيضاً، بل حتّى أنّه نفاه على حدّ زعم الملائم صدر. وأمّا صدر المتألّهين وأنصاره - ومن بينهم العلامة الطباطبائي - فقد بحثوا في الحكمة المتعالية عن العلم الإلهي في ثلاثة مجالات: علمه تعالى بذاته، علمه بمخلوقاته في مرتبة ذاته، وعلمه بمخلوقاته في مرتبة فعله.

ويرى العلامة الطباطبائي أنّ علم الله تعالى حضوري في المجالات الثلاثة، وأنّ شيخ الإشراق وأنصار الحكمة المتعالية يشتركون في المجالين الأول والثالث، ويختلفون في عدم التفات شيخ الإشراق إلى علم الله الذاتي بمخلوقاته في مرتبة الذات؛ ففي الحكمة المتعالية، يكون علم الذات الإلهية بالأشياء في مرتبة الذات علم إجمالي في عين الكشف التفصيلي، بينما المقدار المسلّم به أنّ شيخ الإشراق لم يتطرّق لهذا النوع من العلم. وتسعى هذه المقالة إلى البحث عن العلم الإلهي من منظور شيخ الإشراق، ومقارنته بآراء الحكمة المتعالية وفقاً لتفسير العلامة الطباطبائي، وذلك بالاستعانة بالمنهج العقلي.

الكلمات الأساسية: شيخ الإشراق، العلامة الطباطبائي، العلم الإلهي، العلم قبل الإيجاد، العلم بعد الإيجاد.

se.mousaviamiri@stu.qom.ac.ir

١. طالبة في مرحلة الدكتوراة بجامعة قم، فرع الفلسفة المقارنة

ahmad.fazeli@qom.ac.ir

٢. أستاذ مساعد وعضو الهيئة العلمية بجامعة قم

صفات البدن المثالي في الحكمة المتعالية والتعاليم الدينية

أحمد شه كلي^١

خلاصة

برأي الحكمة المتعالية، فإنّ للإنسان بدنًا مثاليًا؛ وهذا البدن، يمتلك من جهة بعض خصائص البدن المادي كالشكل والمقدار، لكنّه من جهة أخرى، يفتقر إلى بعض خصائصه الأخرى كالقوة والاستعداد؛ ولهذا السبب، فإنّه يُسمّى بالبدن البرزخي. لقد أشارت التعاليم الدينية إلى وجود «البدن البرزخي»؛ كما أنّ الرأي السائد يقول إنّ البدن المثالي في الفلسفة هو البدن البرزخي في الدين بعينه؛ ومع أنّ هذا التطبيق صحيح في الجملة، بحيث يتوفّر هذان البدنان على مجموعة من الخصائص المشتركة، لكنّهما يمتلكان أيضًا ثلّة من أوجه الاختلاف؛ ومن بينها اختلافهما من ناحية القوّة والاستعداد؛ فوفقًا للمبادئ الفلسفيّة السائدة، يفتقر البدن المثالي إلى القوّة والاستعداد واللوازم المرتبطة بهما، شأنه في ذلك شأن الموجودات المجردة؛ وأمّا في التعاليم الدينية، فتوجد لدينا شواهد على وجود بعض الخصائص في عالم البرزخ (بصفته موطنًا للبدن البرزخي)، والتي تستلزم وتوفّر البدن البرزخي على قوّة واستعداد ولوازمهما. وفي خضمّ بحثها عن هذا الموضوع، تسعى هذه المقالة إلى استعراض مجموعة من الشواهد الدينية عليه، وبيان إمكانية وجود قوّة واستعداد في عالم البرزخ والبدن البرزخي.

الكلمات الأساسية: البدن المثالي، البدن البرزخي، التعاليم الدينية، الحكمة المتعالية.

فكرة «وضع الألفاظ لروح المعاني» من منظور أهل المعرفة

حسين مظفري^١

خلاصة

تسعى هذه الدراسة إلى الإجابة عن السؤال التالي: هل الألفاظ المتداولة (كالماء والسماء والأرض واليد والمجيء...) التي استعملت في النصوص الدينية للدلالة على ثلثة من الحقائق غير المادية وغير المحسوسة وُضعت في الأساس لبعض الأمور المحسوسة والمادية، بحيث يكون استعمالها في الأمور غير المحسوسة مجازياً، أم أنّ الموضوع له هو بنحوٍ يعمّ حتّى المصايق غير المادية لهذه الأمور؟

فبالاستعانة بالمنهج الوصفي التحليلي، سعت هذه المقالة بدايةً - ومن خلال عرض نماذج من كلمات أهل المعرفة - إلى إثبات أنّ عدداً منهم - كحدّ أقلّ - يُدافعون عن فكرة وضع الألفاظ لروح المعاني، كما أنّهم يعدّون استعمال هذه الألفاظ في المصايق المجردة وغير المادية استعمالاً حقيقياً وغير مجازي. بعد ذلك، لجأت هذه الدراسة وضمن تأييدها لأصل هذه النظرية إلى عرض تحليل أصولي-ولساني عنها.

الكلمات الأساسية: الوضع، الألفاظ، روح المعاني، أهل المعرفة، العرفاء المسلمون.

١. أستاذ مساعد وعضو الهيئة العلمية بمؤسسة السيّد الخميني رضوان الله عليه للدراسة والتعليم



The Theory of Coining Words for the Spirit of Meanings

Husain Mozaffari^۱

Abstract

In what presented here, the author has dealt with whether current words such as water, the sky, the earth, hand, coming ... used in religious texts for immaterial and none-sensible entities and events have first been coined for some material things. As it were, have they been coined for material things in a way that their literal applications include immaterial entities, too; or they have mainly and originally been coined for material signified in a way that their application for immaterial entities is metaphorical.

Having made use of descriptive-analytic method, the author has first proved that at least some people of knowledge have defended the theory of coining words for the spirit of meanings through samples cited from them. They have also regarded the application of those words for immaterial and incorporeal instances literal rather than metaphorical. He then goes on to confirm the very theory carrying out a methodological and linguistic analysis about it.

Keywords: coining words, words, the spirit of meanings, the people of knowledge, Muslim mystics.

۱. An assistant professor and faculty member at Imam Khomeini Institute of Education and Research.

Religion and Transcendent Theosophy on The Features of Bodies in the Imaginal World

Ahmad Shahgoli^۱

Abstract

According to transcendent theosophy, men have imaginal bodies in the Imaginal world. These bodies, from one side, have some features of material body such as form and size, and from another side, lack features such as potentia and aptitude. That is why they are called purgatorial body mentioned in religious texts. In the celebrated view, the imaginal body in philosophy is the same as the purgatory body in religion. Due to some similarities, this conformation is correct somehow; nonetheless, they have some dissimilarities, too. One difference is that as per the celebrated principles of philosophy, imaginal bodies lack potentia and aptitude and their entailments as the incorporeal beings do. On the contrary, there are some signs in religious scriptures suggesting features of the purgatory world (as the abode of purgatory bodies) implying potentia and aptitude in those bodies.

In this essay, the possibility of potentia and aptitude in the purgatory world and their religious documents are examined.

Keywords: The Imaginal body, the purgatory body, religious doctrines, transcendent theosophy.

^۱. An assistant professor and faculty member at The Research Institute of Philosophy and Theosophy of Iran.



Divine Knowledge of Things in Suhrawardi's Viewpoint and Its Comparison to Transcendent Theosophy in Allama Tabataba'ii's Account

Sayyidah Insiyyah Mousavi Amiri^۱, Sayyid Ahmad Fazeli^۲

Abstract

From among divine attributes, Allah's knowledge is a problematic one dealt with by the philosophers. According to his special system of Illumination, Suhrawardi has analyzed divine knowledge explaining that it is an intuition. His analysis is to be studied in two phases: one in Allah's knowledge of His Holy Essence and the other in His knowledge of things.

In the station of act, Suhrawardi argues, Allah knows things intuitively and in full details through an illuminative attribution. This idea is his philosophical innovation. However, he has not claimed that His knowledge of things in His Essence is detailed, rather -as Mulla Sadra supposed- he denied it. Mulla Sadra and his followers including Allamah Tabataba'ii have dealt with divine knowledge in three areas: Allah's knowledge of His Holy Essence, His knowledge of things in the station of His Essence, His knowledge of things in the station of act.

In all above three areas, Allamah Tabataba'ii holds, divine knowledge is an intuition. Suhrawardi shares the first and third areas with the people of transcendent theosophy, but differs from them in his failure of considering divine knowledge of things in the station of Holy Essence. In transcendent theosophy, divine knowledge of things in the station of Holy Essence is synoptic and at the same time detailed. What is certain is that Suhrawardi has not dealt with it.

In his essay here, the author has studied Suhrawardi's viewpoint and compared it rationally to Mulla Sadra's as per Allamah Tabataba'ii's account.

Keywords: Suhrawardi, Allamah Tabataba'ii, divine knowledge, knowledge before creation, knowledge after creation.

۱. A PhD. student of comparative philosophy at Qom University.

Se.mousaviamiri@stu.qom.ac.ir

۲. An assistant professor and faculty member at Qom University.

Ahmad.fazeli@qom.ac.ir

Mulla Sadra on Contingent-God Samadi Relation (a critical assessment)

Mohammad Mostafae^١

Abstract

Allah had called Himself Samad in the Qur'an. In Arabic language, Samad means the All-Rich, the Eternal, the Everlasting, the Constant, the Impenetrable, and the Besought of all, altogether so that He leaves no room for any other. The contingent beings, however, are in terms of their multitude seen by the sense perception and the intellect. That how we can relate the Samadi existence of Allah to the multitude contingent beings is an issue dealt with by the theologians.

Different theories have been suggested such as, the personal unity of existence, the graded unity of existence, and the dichotomy of God and creatures. Having rationally demonstrated the mystics' theory of personal unity of existence, Mulla Sadra claims that he has accomplished theosophy and completed metaphysics. His explanation associates issues such as the compatibility and incompatibility of personal unity with the foundations of his transcendent philosophy, that whether his graded unity theory is identical with his personal unity or which the mystics claim, and that how far the rational arguments for personal unity are authentic. The examination of the above issues demonstrates that no room is left for Mulla Sadra but to embrace personal unity through the mystics' explanation.

Keywords: The existence of Allah, Samadi existence, personal unity, graded unity, Mulla Sadra.

١. A professor and faculty member at the Ministry of Science Research and Technology

A Solution to the Semantic Challenge of Justice

Mahdi Shajarian¹

Abstract

The intellectuals on justice research have proposed various definitions of justice though irreconcilable. How may one get the true meaning of justice from among those many definitions? Some of them are formal merely developing a framework for different fields without any criterion for its application on realities. On the contrary, content-based definitions highlight determined criterion or criteria for the realization of justice.

The author is first of the view that formal definitions take precedence over those of content in term of the explanation of conceptual principles of justice. Content-based definitions concern issues of justice, rather than the boundaries of its "conceptual principles". Secondly, from among those conceptual definitions, "giving the right to the rightful" is the most complete one. We can get closer to the true meaning of justice if we make use of Allamah Tabataba'ii's theory of mental considerations adding two terms of "wisely and mental construct" to it. According to this definition, a justice researcher seeks for the rights and advantages that the system of creation has not given to the people, nonetheless, it is necessary to construct them -they are rooted in concrete realities outside- in the mind in order to create a desired social life. As to those rights, we cannot say that they are true or false. If their consideration is rooted in concrete realities, then it is wise to act upon, or else they are null and void. This definition proves the significance of philosophical discussions for gaining the wisely constructed rights, and also shows the secret of discrepancies of the researchers in their explanation of the criteria of justice.

Keywords: justice, formal justice, content-based justice, mentally-constructed right, Allammah Tabataba'ii's theory of considerations.

¹. A PhD. holder of Islamic philosophy at the Institute of Islamic Culture and Thought.

Criticism of Networked Realism

Ibrahim Dadjoo^١

Abstract

In "network realism", the world of what there is is stratified. The worlds of matter, mind, Imagination, Intellect, and Divinity are in conformity with one another. Beings in the material world have a higher existence in those worlds. Knowing them is always "window-like". Mental knowledge of things with quiddity is realistic, but of those with no quiddity is unrealistic, illusory, untrue, and apparition. Sensible perceptions, intuitions, self-evident conceptual knowledge, and the speculative knowledge we can directly trace back to the self-evident one are all true and realistic. Nonetheless, the speculative knowledge that we cannot directly traced back to the self-evident one is untrue and illusory; it expresses a mere "apparition" of reality. Accordingly, compiled sciences, being speculative knowledge that we cannot directly traced back to the self-evident one, depend on language, are aligned with conceptual and mentally-constructed knowledge and only show an apparition of reality; in general, they are semi-realistic, "similar to reality" or "closer to reality".

The errors of "networked realism" are rooted in: the confusion between knowing the worlds and knowing the stratified different realities of the material world, the belief that induction does not produce knowledge for they missed to spot the induction based on essential characteristics of things, the belief that the knowledge of things with quiddity is realistic and that of those without quiddity is unrealistic, and that they assume perceptions that depend on language and lingual and conceptual considerations illusory and untrue.

Keywords: networked realism, window-virtual realism, absolute and progressive realism.

^١. An associate professor and faculty member at the Institute of Islamic Culture and Thought.



A Revision in the Definition and Classification of the Intelligibles

Muhammad Sarbakhshi¹

Abstract

In the contemporary Islamic philosophy, the intelligibles (universal concepts) fall under three categories: primary or essential intelligibles, philosophical secondary concepts, and logical secondary concepts. In this study, the term intelligible is the characteristic of mental concepts. A glance at the philosophical references proves that in the past, the term intelligible was sometimes used to describe the very real entities, rather than the concepts, and were merely divided into two primary and secondary ones. Suffering from the primacy of quiddity and some other doubts, the illuminationist philosophers made existence and its attributes fall under secondary intelligibles and thus be regarded as merely mental concepts. Having made the illuminationist's errors correct, later philosophers divided secondary intelligibles into two categories of logic and philosophy and thus they put attributes of existence under philosophical secondary intelligibles. They have also proposed criteria to distinguish those three categories one from another.

In his present study of the historical development of the issue, the author has come to the conclusion that putting the concepts as the subject of description, classification of the intelligibles into three categories, and bringing philosophical entities under "secondary intelligibles" are not recommended, and in some cases are incorrect. Like previous references, we ought to consider the very entities as the intelligibles and to classify them into two categories of primary and secondary intelligibles. In this classification, the philosophical entities go under primary intelligibles and they are divided into three: those of quiddity, philosophical ones, and those mentally-constructed.

Keywords: intelligible, primary intelligible, secondary intelligible, entities of quiddity, philosophical entities, logical entities, mentally-constructed things.

¹. An assistant professor and faculty member at Imam Khomeini Institute of Education and Research.

Islamic Psychology and Philosophy on Emotion

Mas'ud Azarbayejani^۱

Abstract

The subject matter dealt with by the author is to explain emotion in the views of Islamic psychology and Philosophy; the method adopted is the qualitative analysis of the contents through rational method and Critical method. The literal meaning of emotion, in Persian Language, is jush and khurush denoting rather strong and negative feelings which come from the faculties of wrath and lust against wisdom. In the terminology of psychology, however, emotion may carry both negative and positive meanings.

According to the findings of this research, emotions exhibit characteristics such as: that they concern sentimental aspect of man, that they are different from motivation, and that they express themselves in bodily behavioral and cognitive aspects of all negative or positive and primary or secondary feelings, the cognitive assessment of which reflects high influence on them.

In the course of explanation of emotions, there are philosophical theories such as “social constructivism”, “biological phenomena”, “issues as cognitions”, “bodily assessments”, and “natural species”. The examination of those theories proves that the exclusive look in each of those views is not acceptable. In the Islamic philosophy -considering the views of Farabi, Ibn Sina, Ibn Miskawah and Allamah Tabatabaiee- we can say: emotions come into being in the impulsive faculty which is one of the animal faculties of the soul. As the psychic quality, they inhere in tempers and fall under the two faculties of lust and wrath. Emotions such as wonder shyness fear and hope are peculiar to mankind.

Keywords: emotion, psychology, Islamic philosophy, the philosophical explanation of emotion, philosophical theories about emotion.

۱. A professor and faculty member at University and Hawzah Research Center.

Table of Content

Islamic Psychology and Philosophy on Emotion / Mas'ud Azarbajani	۲۲۴
A Revision in the Definition and Classification of the Intelligibles / Muhammad Sarbakhshi	۲۲۳
Criticism of Networked Realism / Ibrahim Dadjoo	۲۲۲
A Solution to the Semantic Challenge of Justice / Mahdi Shajarian	۲۲۱
Mulla Sadra on Contingent-God Samadi Relation (a critical assessment) / Mohammad Mostafae	۲۲۰
Divine Knowledge of Things in Suhrawardi's Viewpoint and Its Comparison to Transcendent Theosophy in Allama Tabatabai's Account / Sayyidah Insiyyah Mousavi Amiri, Sayyid Ahmad Fazeli	۲۱۹
Religion and Transcendent Theosophy on The Features of Bodies in the Imaginal World / Ahmad Shahgoli	۲۱۸
The Theory of Coining Words for the Spirit of Meanings / Husain Mozaffari	۲۱۷

In The Name of Allah
A Scientific – Research Quarterly
Journal
Hikmat-e-Islami

Vol. ۷ , No. ۳, Autumn ۲۰۲۰

ISSN: ۲۴۲۳_۰۱۰۰



Proprietor:

The High Association of Islamic
Philosophy

Manager:

Ayatollah Ghulam Reza Fayyazi

Editor in Chief:

Dr. Ali Abbasi

Editorial- Board Director:

Dr. Muhammad Rezapour

Executive Manager:

Muhammad Bagher Khorasani

Executive affairs:

Seyed Reza Shahcheraghi

Editor:

Soleiman Mahmudi Moqadam

English Translator:

Dr. Reza Bakhshayesh

Arabic Translator:

Nophel Ben Zakaria

Typesetting:

Hassan Mohseni

**Executive Contributor in this
issue:**

Abass Parimi

Print:

Iran Technical Office Printing and
Publishing

Editorial Board (Sort by name):

Masud Azarbaejani (Professor)

Ezz_ o_din Rezanejad (Associate Professor)

Hassan Ramezani (Assistant Professor)

Ali Shirvani (Associate Professor)

Muhammad Fanaei Eshkevari (Professor)

Mojtaba Mesbah (Associate Professor)

Hassan Moallemi (Associate Professor)

According to certificate number ۱۲۴۷۴ issued on ۰۱/۲۴/۲۰۱۶
by the Council of Authorizity and Scholary Ranks of Higher
Council of Islamic Seminaries (Hawzas), Quarterly Journal
of Hikmat-e-Islami has a Scientific - Research degree.

Indexed in:

ISC, Magiran , Noormags

Address: No. ۰, First Side Street of the left, Alley ۱۰, ۱۹th of
Dey Street, Qom

Po Box: ۳۷۱۸-۴۴۰۴

Tel: +۹۸۲۰-۳۷۷۰۷۶۱۰-(۱۲۰)

Fax: +۹۸۲۰-۳۷۷۲۱۰۰۴

SMS: ۰۰۰۱۹۹۰۰۰۹۱۳۹۳

E-mail: fhi@hekmateislami.com

Web Site: www.fhi.hekmateislami.com

Price: ۲۰۰۰۰ Rials